بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 19/02/94

جلسه 1165

الجهة الثانیة فی مباحث لزوم الفحص فی الشبهات الحکمیة: این است که لزوم فحص اختصاص به اصالة البراءة ندارد، بلکه در سایر اصول جاری در شبهات حکمیه هم معتبر هست که بعد الفحص و الیأس عن الظفر بالدلیل باشد.

مثلا استصحاب ترخیصی لا تنقض الیقین بالشک در جائی که استصحاب می کنیم عدم تکلیف را، در صورتی جاری می شود که ما اول فحص کنیم دلیل بر تکلیف پیدا نکنیم.

در بحوث مطرح کرده اند که ما نمی توانیم در اینجا ادعا کنیم که ارتکاز عقلاء سبب انصراف هست در دلیل استصحاب، چون نکته استصحاب غیر از نکته برائت است، ارتکاز عقلاء بر عدم جریان برائت هست در شبهات حکمیه قبل الفحص، استصحاب که ربطی به عقلاء ندارد، و لکن بله این را می توانیم بگوئیم که احتمال قرینه متصله می دهیم که در ارتکاز متشرعی و ظاهر حال شارع در ایجاب فحص این احتمال دارد قرینه نوعیه متصله بوده به خطاب استصحاب و موجب انصراف خطاب استصحاب بوده از ما قبل فحص.

اقول: به نظر ما این فرمایش ایشان تمام نیست، زیرا ارتکاز عقلاء نسبت به مولایی که روشش جعل خطابات تکلیف هست در معرض وصول نه ایصال آن به تک تک مکلفین، ارتکاز عقلائی این است که قبل الفحص هیج اصل مؤمّنی نمی توانند جاری کنند که بخواهد نفی تکلیف مشکوک بکند قبل الفحص، و این اختصاص به برائت ندارد.

موانع دیگر تمسک به اصل قبل الفحص مثل علم اجمالی به تکلیف اینجا هم هست، یا ظهور خطاب تکلیف در اهتمام مولا به حفظ تکلیف مشکوک قبل الفحص اگر درست بشود که مدعای بحوث بود اینجا هم هست، یا مفاد اخبار وجوب تعلم همانطور که الغاء اصل برائت بود در شبهات حکمیه قبل الفحص الغاء هر اصلی است که نتیجه اش معذریت جهل باشد قبل الفحص مثل استصحاب که بخواهد قبل الفحص جاری بشود، این راجع به استصحاب ترخیصی، این راجع به استصحاب ترخیصی.

راجع به اصالة الطهارة در شبهات حکمیه وجوه مذکوره برای لزوم فحص در اصالة البراءة در رابطه با جریان اصالة الطهارة در شبهات حکمیه هم هست، که یکی از آنها حکومت اخبار وجوب تعلم هست بر ادله اصول مؤمّنه قبل الفحص، مفاد افلا تعلمت حتی تعمل این است که جهل قبل الفحص عذر نیست، این خطاب أفلا تعلّمت حاکم است بر همه اصول از جمله اصل طهارت در شبهات حکمیه، پس دیگر مهم نیست که نسبت أفلا تعلمت حتی تعمل با دلیل اصالة الطهارة عموم من وجه باشد، چون أفلا تعلمت حتی تعمل موردش اعم از شک در طهارت و نجاست در شبهات حکمیه است یا شک در تکلیف در شبهات حکمیه، مورد قاعده طهارت هم اعم است از شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه قبل الفحص و شبهات حکمیه بعد الفحص، اگر انصراف تمام نشود از شبهات حکمیه قبل الفحص نسبت عموم من وجه است، ولی دلیل حاکم ولو عام من وجه باشد نظارت شخصیه دارد بر دلیل محکوم و بر او مقدم است، أفلا تعلمت حتی تعمل می گوید هیچ اصل مؤمّنی قبل الفحص جاری نکنید در شبهات حکمیه که نتیجه اش معذریت جهل باشد قبل الفحص.

علاوه بر اینکه بعید نیست که عرف اباء کند از فرق بین شک در نجاست در شبهات حکمیه و شک در تکلیف آخر در شبهات حکمیه قبل الفحص، اینکه بگوئیم شک در نجاست در شبهات حکمیه قبل الفحص لزوم تعلم ندارد بر خلاف شک در تکلیف قبل الفحص این را عرف اباء دارد از پذیرشش، چون بلا وجه می بیند، و لذا دلیل وجوب تعلم می شود کالنص نسبت به وجوب فحص و تعلم نسبت به شک در نجاست در شبهات حکمیه.

حالا اگر کسی اصرار کرد که دلیل وجوب تعلم نسبتش با اصالة الطهارة عموم من وجه است، این دو وجه هم برای تقدم دلیل وجوب تعلم قبول نیست، می گوئیم تعارضا تساقطا رجوع می کنیم به حکم عقل به لزوم احتیاط در شبهات قبل الفحص، این هم راجع به اصالة الطهارة در شبهات حکمیه.

می ماند اصالة التخییر در دوران الامر بین المحذورین، من علم اجمالی دارم یا این فعل واجب است یا حرام ولی قبل الفحص است، اگر فحص کنم ممکن است دلیل بر وجوب تام بشود، باید فحص بکنم، زیرا دلیل بر تخییر اگر اصل برائت از وجوب و حرمت است، برائت در شبهات حکمیه مشروط به فحص است، اگر دلیل تخییر استصحاب عدم وجوب و عدم حرمت است استصحاب هم مشروط به فحص است در شبهات حکمیه، اگر دلیل برائت عقلیه است چون علم اجمالی به حرمت و وجوب فعل واحد این بیان نیست عقلا، می شود مثل شبهه بدویه قبل الفحص، در شبهات بدویه قبل الفحص که عقل حکم به برائت نمی کند، پس هر وجهی بگوئید می بینید نتیجه اش این است که قبل الفحص در دوران الامر بین المحذورین در شبهات حکمیه نمی شود تخییر جاری کرد، و لذا اینهایی که مرجع اعلمشان احتیاط می کند نتیجه اش می شود دوران الامر بین المحذورین، مثل زنی که رفته عمره مفرده نقاء متخلل دارد یا دمی است که فقیه اعلم احتیاط واجب می کند نسبت به اینکه آیا این حیض است یا حیض نیست اگر حیض است حرام است بر او دخول مسجد الحرام، اگر حیض نیست واجب است بر او دخول در مسجد الحرام مقدمة للطواف، چه بکندف ایا می تواند بگوید مخیرم؟ ابدا، باید رجوع کند به فالاعلم، فالاعلم چه بسا فتوا می دهد به اینکه این دم حیض نیست یا این نقاء متخلل حیض نیست، یا فتوا می دهد که حیض است، و از دوران امر بین المحذروین خارج می شود، چون فحص عامی تعلم فتوای معتبر است دیگر، وقتی اعلم فتوای نداشت احتیاط واجب کرد عدم فتوای اعلم منشأ رجوع به فالاعلم می شود دیگر، چون با دفحص از دلیل کند، عدم الفتوای الاعلم که دلیل نیست.

بله اگر این اعلم می گوید در احتیاط های واجب ما که ناشی از تخطئه دلیل آخرین هست رجوع به دیگران جائز نیست که این اشکال اشکال قویی هست، بله مجبور است این مقلد با این احتیاط واجب اعلم بسازد که نتیجه اش می شود تخییر.

در بحوث یک مطلب گفته اند که نتیجه اش این است که در دوران امر بین محذورین در شبهات موضوعیه هم اول باید فحص کامل کنید و بعد مخیرید، مثال معروف می زنند می گویند نمی داند قسم خورده بر وطئ زوجه یا قسم خورده ترک وطئ او را، می شود دوران الامر بین المحذورین، اما اگر بنشیند یکی دو ساعت فکر کند که ما کِی قسم خوردیم موقع عصبانیت یا موقع خوشی، بالاخره یادش می آید که قسمش بر وطئ بوده یا بر ترک وطئ، باید تأمل بکند به اندازه فحص لازم و به اندازه فحص لازم و ممکن، چرا؟ ایشان می گوید برای اینکه تخییر در دوران الامر بین المحذورین به ملاک لابدیت عقلیه و ضروت عقلیه است، چون عقل می گوید شما علم اجمالی داری که این فعل یا واجب است یا حرام، امکان احتیاط تام نیست، از باب لابدیت اینکه یا باید فاعل باشی یا تارک ترجیحی هم که ندارد فعل بر ترک یا بالعکس، لذا مخیر هستی، خوب این می شود اضطرار، شمائی که قادر بر فحص هستی که اضطرار نداری.

اقول: این مطلب با مبانی ایشان نمی سازد، در بحوث نگاه کنید در دوران الامر بین المحذورین ایشان برائت را جاری نمی داند در دوران امر بین المحذروین، اما با استصحاب مشکل ندارد، خوب استصحاب می کند این آقا عدم الحلف علی الوطئ را و استصحاب می کند عدم الحلف علی عدم الوطئ را، استصحاب در شبهات موضوعیه که مشروط به فحص نیست، ما که برائت را هم جرای می دانستیم در دروان الامر بین المحذورین، او هم مشکل نداشت.

علاوه بر جریان استصحاب و برائت ما در آن بحث عرض کردیم (البته نظر بحوث روشن نشد چون ایشان که اصلا برائت عقلیه را منکرند اما روشن نشد که علی فرض قول به برائت عقلیه آیا در دوران الامر بین المحذورین بیان تمام است؟ کما اینکه طبق نظر صاحب کفایه بیان تمام بود اضطرار منشأ تخییر می شود، بله آنجا حق با آقای صدر است، باید فحص بکنیم لولا جریان اصول شرعیه، مرحوم آخوند هم اصالة الحل را جاری می داند)، ولی ما می گفتیم نه اصلا عقل و عقلاء این علم را بیان نمی دانند، علم دارم این فعل یا واجب است یا حرام چه بیانی است، اینکه بیان نیست، تخییر به ملاک عدم البیان است نه به ملاک اضطرار، و لذا می گفتیم حتی اگر یک طرف مظنون باشد هفتد درصد احتمال می دهم قسم خوردم بر فعل، مهم نیست، اینجا دیگر تساوی نیست ملاک تساوی نیست، ولی ما اصلا این علم اجمالی به اینکه فعل یا حرام است یا واجب بیان نمی دانیم کما وضّحناه فی دوران الامر بین المحذورین، و لذا در دوران الامر بین المحذورین در شبهات موضوعیه فحص لازم نیست ولی در شبهات حکمیه فحص لازم است.

سوال؟

جواب: بله صحیح می فرمائید که برائت عقلیه در شبهات موضعیه هم مشروط به فحص است، اما ما اصلا اصول عملیه شرعیه را جاری می دانیم در دوران الامر بین المحذورین، استصحاب نافی تکلیف جاری است، آقای صدر هم این را قبول داشت حالا اینجا چطور شده یادش رفته الله اعلم.

سوال؟

جواب: ما علم اجمالی به جامع حرمت و وجوب را بیان نمی دانیم ولی بالاخره برائت عقلیه قبل الفحص جاری نیست، ما اسمش را می گذاریم برائت عقلائیه ممضاة، قبل لافحص جاری نیست در شبهات موضوعیه، اما استصحاب عدم تکلیف برائت از حرمت و وجوب به نظر ما جاری است و هیچ اشکالی ندارد و مشروط به فحص هم در شبهات موضوعیه نیست.

الجهة الثالثة: بحث شده که آیا وجوب تعلم طریقی است یا نفسی است؟ ظاهر مشهور این است که وجوب تعلم طریقی است، در مقابل مقدس اردبیلی و برخی از بزرگان دیگر قائل شده اند به اینکه وجوب تعلم ولو فی الجملة وجوب نفسی تهیّؤی است.

اول وجوب طریق را معنا کنیم:

در وجوب طریقی سه معنا محتمل است:

معنای اول: ما هو ظاهر کلمات السید الخوئی، وجوب طریقی یعنی امر به شیئی به داعی تنجیز واقع، روح امر به احتیاط و امر به تعلم تنجیز واقع هست، و لذا قبل از وصول امر به احتیاط و امر به تعلم تکلیف واقعی محتمل منجز نیست، و لذا وجوب تعلم و احتیاط بلا روح است فعلی نیست روح ندارد، چون روحش تنجیز تکلیف واقعی مشکوک است که فرع بر وصول این امر به احتیاط است، باید امر به احتیاط و امر به تعلم واصل بوشد تا عقل حکم بکند به تنجز تکلیف واقعی محتمل.

اقول: این تفسیر و معنای اول برای وجوب طریقی به نظر ما خلاف وجدان است، چون بالوجدان وقتی ما به کسی می گوئیم در شبهات بدویه قبل الفحص یا در شبهات بدویه مهمّه باید احتیاط کنی، این ناشی است از یک حالت نفسانیه ای در ما، آن حالت نفسانیه عبارت است از اینکه می خواهیم ابراز کنیم اهتماممان را به واقع علی تقدیر وجوده، می خواهیم ابراز کنیم عدم رضایتمان را به مخالفت تکلیف واقعی محتمل علی تقدیر وجوده، مولا وقتی می گوید علیکم بالاحتیاط حتی تسئلوا فتعلموا دارد ابراز می کند عدم رضایتش را به مخالفت تکلیف واقعی مشکوک قبل الفحص علی تقدیر ثبوت این تکلیف واقعا.

معنای دوم برای وجوب طریقی: اینکه بگوئیم مولا اراده دارد نسبت به این احتیاط و یا تعلم، اما به ملاک طریقی، پس روح وجوب احتیاط می شود اراده مولویه طریقیه احتیاط، شبیه اراده طریقیه تکوینیه، وقتی یک گوهر گرانبهایی از شما گم می شود، بین ده تا سنگ معمولی یک دُرّ گرانبها که در تاریکی گم شده از شما، کل این سنگها را بر می دارید، ولی آن گوهر و دُرّ گرانبها را که بر می دارید اراده نفسانیه دارید، اما چون مشتبه است با بقیه سنگها نسبت به برداشتن بقیه اراده طریقیه دارید، اراده دارید لذا دارید برمی دارید بقیه سنگها را، بلاارادة که نیست، اما ملاکش طریقی و تحفظ بر آن مراد و مطلوب نفسی است.

ما قبلا اینجور معنا می کردیم می گفتیم روح وجوب احتیاط و روح وجوب تعلم احکام قبل الفحص اراده طریقیه مولاست نسبت به احتیاط و تعلم، بعد دیدیم که هم این خلاف وجدان عقلائی است و هم لازمی دارد که بعید است التزام به آن، قبل از توضیح این مطلب، معنا و تفسیر سوم را برای وجوب طریق را ذکر می کنم تا روشن بشود که ما دنبال اثبات کدام معنا هستیم.

معنای سوم: ما هو ظاهر کلام المحقق العراقی و البحوث و هو الحق، روح وجوب طریقی احتیاط و تعلم ابراز اهتمام به تکلیف واقعی مشکوک است علی تقدیر ثبوته، یعنی اگر واقعا شرب تتن حرام نیست که هیچ، در نفس مولا هیچ چیز نیست، اگر هست مثلا شرب تتن واقعا حرام است مولا را ی به مخالفت آن در فرض شک نیست.

فرق بین این معنای سوم با معنای دوم که قبلا ما می گفتیم بعد دیدیم محقق عراقی از بعض اعلام نقل کرده آن معنای دوم را، فرقش این است که ما می گوئیم اگر معنای دوم را بگوئیم خود این اراده طریقیه احتیاط عصیان و امتثال دارد برای خودش، چطور؟

ببینید ما در فقه داریم و فقهاء هم ملتزم شده اند می گویند در باب زنا دو تکلیف است: یکی حرمت زنا و لا یزنون، دوم وجوب حفظ الفرج من الزنا، یعنی اگر جوانی فیلم مبتذل می بیند خوف دارد که این نگاه منجر بشود به ارتباط نامشروع ولو نشود فی علم الله بر فرض این نگاه به فیلم مبتذل حرام نباشد یا خواند این کتابی که مشتمل بر داستانهای مبتذل هست حرام نباشد اما چون حفظ الفرج من الزنا نکرد یعنی خودش را انداخت به یک مسیری که ایمن از انجرار به زنا نیست خود این عصیان خداست، و الذین هم لفروجهم حافظون.

مثال دوم بزنم: زن باید در مقابل نامحرم ستر جسد کند، این یک واجب، واجب دوم این است که حفظ کند جسد خودش را از نظر نامحرم، دارد می آید حیاط یا در همان اتاق در آن خانه هایی که مشرف دارد، احتمال می دهد که یک نامحرمی دارد نگاه می کند، نمی تواند استصحاب کند عدم وجود ناظر محترم را، به این زن می گویند قل للمؤمنات یحفظن فروجهن و روایات دیگر هم هست که زن باید حفظ کند خودش را از نامحرم، حفظ به این است که همانطور که به خانواده می گوئید نگهداری کن از بچه یعنی جائی که خوف ضرر هست مواظب باشد نرود، اگر جائی برود که خوف ضرر در آن است ولو به ضرر واقعی هم نیفتد تو حفظ نگردی او را و تو او را نگه داری نکردی، امانت را حفظ کن یعنی جائی که در معرض تلف است نگذار، ولو واقعا تلف نشود، اما در معرض تلف بگذاری خیانت در امانت است حفظ امانت نکرده ای، ملاک وجوب حفظ فرج و حفظ نفس و حفظ ولد و امثال ذلک ملاکش طریقی است، ملاکش نفسی که نیست، اما اگر کسی ترک کند حفظ اینها را عقاب می شود بر عصیان وجوب حفظ فرج و امثال آن، ولو مبتلا به آن حرام نفسی مثل زنا و مثل اهلاک نفس و مثل اتلاف ولد نشود، حالا چون ملاک این اراده حفظ الفرج ملاکش طریقی است عقلائا اگر کسی که حفظ الفرج نکرد به زنا بیفتد عقاب او هم مندک می شود در آن عقاب حرام نفسی که زنا هست، اما اگر منجر به زنا نشد عقاب می شود بر عصیان وجوب حفظ فرج، چرا عقاب نشود، حکم ظاهری که نیست، بلکه حکم واقعی طریقی است.

و لذا این است که می گوئیم در حکم ظاهری وجوب احتیاط التزام به این مطلب هم خلاف وجدان عقلائی است و هم بعید است که فقهاء ملتزم شوند که بگویند تخلف از حکم ظاهری الزامی عصیان است و عقاب عصیان را دارد بر اینکه چرا اراده طریقه احتیاط را عصیان کردی، این ارتکاز و عدم ظهور امر به احتیاط و امثال آن در وجود این اراده طریقیه مولا منشأ می شود که ما بگوئیم بیش از معنای سوم فهمیده نمی شود برای وجوب طریقی، ابراز اهتمام المولا بالتکلیف الواقعی المشکوک علی تقدیر ثبوته واقعا، می شود ملازمه، یعنی ابراز کرده مولا ملازمه را بین ثبوت تکلیف واقعا و اهتمام به آن در حال شک، و این قاطع عذر است عقلا و مانع از جریان برائت است شرعا، همین مقدار کافی است که مصحح عقاب باشد عقلا و مانع از جریان اصل مؤمّن باشد شرعا.

حالا دلیل وجوب تعلم مثل دلیل وجوب احتیاط انصافا ظهور در وجوب طریقی دارد، چرا؟ هم بخاطر مناسبت حکم و موضوع، اصلا می گویند تعلم کن یاد بگیر که وظیفه ات چیست ظاهرش این است که یاد بگیر تا عمل کنی، حالا اگر بدون تعلم هم از راه دیگری مثل احتیاط می توانی احراز کنی که عمل به وظیفه کرده ای تعلم ضرورتی ندارد، و لذا تقلید یا اجتهاد واجب تعیینی نیست، می تواند مکلف احتیاط بکند.

علاوه بر مناسبات حکم و موضوع قرائن داخلیه هم هست، فرمود افلا تعلمت حتی تعمل، ملاک تعلم عمل است می شود وجوب طریقی، در روایت داریم شخصی بیمار بود باید می رفتند او را تیمم می دادند بدل از غسل جنابت ولی او را غسل دادند و او مرد، امام فرمود الا یمموه قاتلهم الله ان دواء العی السؤال، داروی جهل سؤال است چرا نپرسیدند، یعنی چرا نپرسیدند تا عمل کنند دیگر.

خلاصه این بحث این شد که امر طریقی به تعلم مخالفتش عقاب ندارد، طبق این تفسیر ما، فقط این امر طریقی تعلم مصحح عقاب است بر عصیان تکلیف واقعی مشکوک علی تقدیر وجوده، اما اگر واقعا آن تکلیف واقعی نباشد صرفا تجری می شود، و تجری بنا بر این نظر که عقاب ندارد یا لااقل عقاب عصیان را ندارد، دیگر نمی شود این شخص جاهل را عقاب عصیان کرد، چون واقعی از او فوت نشده، این راجع به این بحث.

بقیه مباحث ان شاء الله فردا، و الحمد لله رب العالمین.